



ایران باستان

ناصر پورپیرار فرمان روای اوهام (3)

نویسنده: شمشاد امیری خراسانی
انتشار: ۷ تیر ۱۳۹۵ ۹۰ دقیقه مطالعه



چکیده مقاله

تاملی بر بنیان تاریخ نوشته های ناصر پورپیرار برگرفته از تارنمای آذرگشنسپ با آنکه دیر زمانی است نقدهایی پرشمار ؛ نیکو و شیوا در قالب کتاب ؛ مقاله و وب نوشت بر به اصطلاح تاریخ نوشته های ناصر پورپیرار نگاشته شده است اما این به اصطلاح تاریخنگار اندیشه گرا (!) بدون توجه به این انتقادات همچنان از پاسخگویی دوری گزیده و به فرافکنی های ناشیانه خویش ادامه می دهد . هر چند که خود او نیز به روشنی دریافته که دگر هیچیک از کسانی که در جستجوی حقیقت می باشند و کاوش و کنکاش در نوشتارهای تاریخی را دور از تعصبات قو



تاملی بر بنیان تاریخ نوشته های ناصر پورپیرار

برگرفته از تارنمای آذرخشنسپ

با آنکه دیر زمانی است نقدهایی پرشمار ؛ نیکو و شیوا در قالب کتاب ؛ مقاله و وب نوشت بر به اصطلاح تاریخ نوشته های ناصر پورپیرار نگاشته شده است اما این به اصطلاح تاریخنگار اندیشه گرا (!) بدون توجه به این انتقادات همچنان از پاسخگویی دوری گزیده و به فرافکنی های ناشیانه خویش ادامه می دهد . هر چند که خود او نیز به روشنی دریافته که دگر هیچیک از کسانی که در جستجوی حقیقت می باشند و کاوش و کنکاش در نوشتارهای تاریخی را دور از تعصبات قوم گرایانه پیشه خویش ساخته اند ارای او را با واقعیت یکسان نمی پندارند . به هر ترتیب فرافکنی و گزافه گویی های پیاپی این به اصطلاح تاریخنگار سبب گردید تا دگربار نگارنده به فراخوان او برای تامل در بنیان تاریخ ایران جامه عمل پوشاند و باری دیگر در برخی از مباحثی که او بازگشوده اندکی درنگ کرده و اندیشیدن افزون پیشه سازد . بایسته است یاد گردد در این نوشتار تلاش بسیار گشته تا از همان مطالبی که نویسنده مجموعه کتاب های « تاملی در بنیان تاریخ ایران » بدانها استناد نموده برای رد ادعاهای پرشمارش به کار گرفته شود و بدین ترتیب نشان داده شود که ارای وی تا چه اندازه از دست مایه ها و پشتوانه های علمی و نظری تهی است .

- ناصر پورپیرار در نوین ترین **وب نوشته اش** بدون رو نمودن کمترین سند و مدرکی که به هر دعوی تاریخی اعتبار می بخشد بدون ذره ای ابهام ؛ دوران تسلط خشایارشا و یورش او به یونان را افسانه ای دروغ و جعل دانسته است . اما برابر ان ضرب المثل معروف که دروغگو را فراموشکار نیز می پندارد انگار وی فراموش نموده که در یکی از آثارش با قاطعیت افزون نوشته است که « خشایارشا با ۱۲۰۰ کشتی مصادره شده از بین النهرین و از مردم جنوب ایران ؛ به یونان لشکر کشید . »!! (پلی بر گذشته ؛ بخش اول ؛ ص ۱۶) هرچند که او در این نظر خویش نیز کمترین داده و سندی برای اثبات ادعای خویش مبنی بر مصادره شدن ۱۲۰۰ کشتی از سوی خشایار رو ننموده است ! به هر ترتیب در تایید این دوگانه گویی همین بس که او در کتابی دیگر از تاریخ پایان سلطنت خشایار که اکنون به زعم او وجود تاریخی نداشته یاد کرده است ! (برامدن هخامنشیان ؛ ص ۲۴۹)

- از دیگر سوی او در همین وب نوشته دعوی مسخره دیگری را نیز بیان داشته و نوشته است که «تاریخ هخامنشیان پس از پوریم و مرگ داریوش اول به پایان می رسد و تمام کرونولوژی موجود در باره ی دوران تسلط خشایارشا و داریوش و اردشیر اول و دوم و سوم، و ... به کلی افسانه ی جاعلانه و غیرمستند است . » اما انگار او خواسته یا ناخواسته در این مورد نیز به درد نسیان گرفتار و دچار دوگانه گویی شده است ؛ چرا که او بارها در کتاب خویش از حمله اسکندر مقدونی به ایران و نبرد او با هخامنشیان و «درنوردیدن سراسر امپراتوری هخامنشی» و سقوط تخت جمشید و آتش زدن آن به توسط او سخن گفته است . (برامدن هخامنشیان ؛ ص ۴۶ و پلی بر گذشته ؛ بخش سوم ؛ ص ۲۵۰) حتی از کتیبه ای قابل اعتماد از داریوش دوم نام برده (ساسانیان ؛ قسمت اول ؛ ص ۱۸۴) و بر حضور تاریخی اردشیر دوم گواهی داده است ! (همان ؛ ص ۱۸۹) به راستی اگر امپراتوری هخامنشی با مرگ داریوش اول به پایان رسیده است اسکندر را چه نیازی به درنوردیدن سراسر امپراتوری هخامنشی بود ؟! و چه نیازی بود تا او سقوط تخت جمشید را وجهه همت خویش قرار دهد ؟! به راستی ؛ این دو پادشاه که پورپیزار خود از آنان به عنوان شاهنشاهان هخامنشی نام برده است در صورت پایان سلسله هخامنشی پس از مرگ داریوش اول به کدامین سلسله متعلق بوده اند ؟ البته این دوگانه گویی این به اصطلاح مورخ در پاره ای اوقات به چندگانه گویی نیز دگرگون می شود ؛ چنانکه در کتابی دیگر آتش زدن تخت جمشید را دروغ بزرگ پنداشته و آن را « ساخته ذهن و فکر کارگزاران یهود » دانسته است ! (همان ؛ ص ۲۸۹)

- یکی دیگر از آرای شگفت اور پورپیزار که در مورد آن مانور بسیار داده و قلم فرسایی افزون نموده ؛ کلنی های یونانی تبار خواندن اشکانیان است (نگاه کنید به اشکانیان). با این وجود او که انگار دچار بیماری الزایمر است در کتاب پلی بر گذشته خود اشکانیان را قومی شمالی که دارای ماهیت وحشی و مهاجم است نامیده است ! (پلی بر گذشته ؛ بخش اول ؛ ص ۱۶) این ناپختگی پورپیزار در دروغ بافی آنجا به اوج می رسد که او در همین کتاب اشکانیان را قومی پنداشته که سوغاتی جز ستیز و خونریزی نداشته اند (همان ؛ ص ۱۶) اما در دیگر کتاب خویش آنان را به رفتار دموکراتیکشان با بومیان ایران ستوده است ! (اشکانیان ؛ ص ۳۰۵)

- پورپیزار در مورد ساسانیان نیز بسان اشکانیان چندگانه گویی افزون پیشه ساخته است و آنان را در پلی بر گذشته همچون اشکانیان قومی شمالی خوانده است (پلی بر گذشته ؛ بخش اول ؛ ص ۱۶) اما در کتاب ساسانیان آنان را مجعول و دروغین و « مفقود الاثر » خوانده است ! (ساسانیان ؛ قسمت اول ؛ ص ۳۰۲) بی اعتمادی به گفتار پورپیزار آنجا افزوده می شود که او در کتابی دیگر سخن از نامه پیامبر بزرگوار اسلام محمد (ص) به خسرو پرویز پادشاه ساسانی سخن گفته است (پلی بر گذشته ؛ بخش دوم ؛ ص ۱۰۱-۱۰۰) ! به راستی اگر ساسانیان مفقود الاثران تاریخ بودند دریافت کننده آن نامه که پورپیزار تصویرش را نیز ضمیمه کرده است (نگاه کنید به ص ۱۰۱) (خارج از درست بودن یا جعلی بودن نامه ای که امروزه در دست است) که بوده و وابسته به کدامین سلسله بوده است ؟

- چنانکه در نقد پیشین خویش بر به اصطلاح تاریخ نگاشته های پورپیزار نیز یادآوری نمودم او در راستای نظریه پردازی به اصطلاح انقلابی خویش وجود تاریخی قوم و سرزمینی به نام پارس را انکار می کند و با چشم بستن بر حقایق مشهود بیان می دارد که سرزمین و قبیله ای به نام پارس هرگز در ایران وجود نداشته است ! (برامدن هخامنشیان ؛ ص ۲۵۵) اما شگفتی و سرگردانی از این نوآوری های تاریخی پورپیزار آن زمان سبب پریشانی افزون اندیشه خوانندگان آثار او می شود که وی متن نامه پیامبر اسلام را به شاهنشاه ایران در کتاب خویش آورده و بر

درستی آن گواهی می دهد . علت این سرگشتگی آن است که در نامه یاد شده محمد (ص) خود را پیامبر خدا و خسرو پرویز را بزرگ پارس خوانده است . به راستی تعبیر و تفسیر این به اصطلاح نظریه پرداز از واژه « پارس » به کار رفته در این نامه چه بوده است ؟

- آنچه از مطالعه کتاب های ناصر پورپیرار بر می آید آن است که او در راستای اهداف خویش به قلم فرسایی افزون برای اثبات برتری زبان عرب بر زبان فارسی دست یازیده است و این تلاش بدانگونه بوده که از تفسیر به رای نمودن آیات قرآن کریم نیز رویگردان نبوده است . در حقیقت او بدون آنکه اصل متن عربی ایه ۱۰۳ سوره نحل را بیاورد از معنی فارسی آن را یاد کرده و آن را کنایه ای به سلمان فارسی بر می شمرد (برآمدن اسلام ؛ بخش اول ؛ ص ۷۴) همان سلمان که به زعم او هرگز وجود تاریخی نداشته است ! (برآمدن اسلام ؛ ج ۳ ؛ ص ۲۲۹-۱۶۹)

« می گویند بشری این ها را به تو می آموزد . آن کس زبان گنگ عجم می داند و این قرآن با زبان فصیح عرب است . » (برآمدن اسلام ؛ بخش اول ؛ ص ۷۴)

با این وجود بنا به رسم جاودانه دروغ پردازان تاریخ ؛ این بار نیز پورپیرار از بیان دلیل برای دعوی خویش مینی بر اشاره خداوند به سلمان و زبان او رویگردان بوده و چونان همیشه در راستای الودن ذهن خوانندگان به اندیشه های نادرست ؛ به کارگیری تمامی شیوه های ممکن را پیشه خویش ساخته و بدون کوچکترین داده ای تاریخی چنین دعوی نموده است . بایسته است یاد گردد مفسران نامی قرآن کریم در اینکه منظور خداوند در این ایه که بوده در اختلافند و در تفسیر این ایه شریفه افراد مختلفی را مورد اشاره خداوند برشمرده اند ؛ از جمله آنان ؛ الهی قمشه ای افرادی چون بلعام ترسا ؛ عایش ؛ نفیس ؛ غلامی رومی و سلمان فارسی را مقصود احتمالی این ایه برشمرده است . (قرآن مجید ؛ ترجمه الهی قمشه ای)

- نگارنده « مجموعه تاملی در بنیان تاریخ ایران » که در دروغین خواندن آثار نامبرده شده در الفهرست ابن ندیم قلم فرسایی بسیار نموده است از اشعار عربی به جای مانده از صدسال پیش از اسلام و حتی پیش از آن و نمونه هایی چون تعلقات سبعه یاد کرده و آنها را نشانه متمدن بودن بادیه نشینان عربستان در دوران پیش از اسلام پنداشته است ! (پلی بر گذشته ؛ بخش اول ؛ ص ۶۱) با این وجود نگفته است که چگونه می توان غیر مجعول بودن این آثار را باور داشت ؛ در حالیکه برابر نظر او آغاز نگارش کتاب به خط عربی در قرن چهارم هجری بوده و خط عربی در قرن سوم هجری فاقد « جلا و پختگی و کارامدی کامل نگارش های مطول و مفصل » (پلی بر گذشته ؛ بخش دوم ؛ ص ۳۷) بوده است .

اینان فقط مشتی بود نشانه خروار ؛ در آینده ای نه چندان دور ؛ دگر بار در این مورد جستارهایی نوشته خواهد شد .

کتاب نامه :

۱- پورپیرار ؛ ناصر ؛ پلی بر گذشته ؛ برآمدن اسلام ؛ بخش اول ؛ چاپ دوم ؛ تهران ؛ کارنگ ؛ ۱۳۷۹

۲- پورپیرار ؛ ناصر ؛ پلی بر گذشته ؛ برآمدن اسلام ؛ بخش دوم ؛ چاپ دوم ؛ تهران ؛ کارنگ ؛ ۱۳۸۰

۳- پورپیرار ؛ ناصر ؛ پلی بر گذشته ؛ برامدن اسلام ؛ بخش سوم ؛ تهران ؛ کارنگ ؛ ۱۳۸۰

۴- پورپیرار ؛ ناصر ؛ دوازده قرن سکوت ؛ برامدن هخامنشیان ؛ چاپ چهارم ؛ تهران ؛ کارنگ ، ۱۳۷۹

۵- پورپیرار ؛ ناصر ؛ دوازده قرن سکوت ؛ اشکانیان ؛ تهران ؛ کارنگ ، ۱۳۸۱

۶- پورپیرار ؛ ناصر ؛ دوازده قرن سکوت ؛ ساسانیان؛ قسمت اول ؛ سنگاپور ؛ ۱۳۸۲

بخش نخست را بخوانید

بخش دوم را بخوانید

بخش چهارم را بخوانید

برگرفته از سایت آذرگشنسپ

تاملی بر بنیان تاریخ نوشته های ناصر پورپیرار -۳

ارجاع به این مقاله

شمشاد امیری خراسانی، «ناصر پورپیرار فرمان روای اوهام (3)»، پارسیان دژ، ۱۳۹۵.

خواندن مقاله و پیوست‌های آن در وبسایت پارسیان دژ

نشانی ثابت این نسخه:

<http://parsijandej.ir/articles/1861/pdf/3-ناصر-پورپیرار-فرمان-روای-اوهام>

آخرین ویرایش مقاله: ۱۲ مرداد ۱۴۰۵